



اشاره: دکتر مرتضی الهی قمشهای - فرزند حکیم الهی - هرچند مهندسی معدن خوانده و فوق دکتری ژئوفیزیک دارد و سالها ریاست انجمن جئوترمال کانادا را بر عهده داشته و اکنون مشاور بین‌المللی در زمینه اکتشافات و بهره‌برداری از انرژی زمین‌گرمایی است، اما در کنار این فعالیت‌ها، به سخنرانی و تألیف در زمینه عرفان و ادب فارسی نیز می‌پردازد و تا کنون بیش از ۱۰۰ مقاله و کتاب در زمینه‌های انرژی، محیط زیست، عرفان و ادبیات نگاشته و برخی کارهایش در تئاترهای ونکوور به روی صحنه رفته است. آنچه در پی می‌آید، بخشی از کتاب «سماوات و خرابات» اوست که انتشارات اطلاعات در دست چاپ دارد

گفتاری در حکمت و بینش زنانه و مردانه

اشاره: دکتر مرتضی الهی قمشهای - فرزند حکیم الهی - هرچند مهندسی معدن خوانده و فوق دکتری ژئوفیزیک دارد و سالها ریاست انجمن جئوترمال کانادا را بر عهده داشته و اکنون مشاور بین‌المللی در زمینه اکتشافات و بهره‌برداری از انرژی زمین‌گرمایی است، اما در کنار این فعالیت‌ها، به سخنرانی و تألیف در زمینه عرفان و ادب فارسی نیز می‌پردازد و تا کنون بیش از ۱۰۰ مقاله و کتاب در زمینه‌های انرژی، محیط زیست، عرفان و ادبیات نگاشته و برخی کارهایش در تئاترهای ونکوور به روی صحنه رفته است. آنچه در پی می‌آید، بخشی از کتاب «سماوات و خرابات» اوست که انتشارات اطلاعات در دست چاپ دارد.

بسیاری از شعرا و نویسندگان ادبیات عرفانی ایران - چون عطار و جامی - سعی کرده‌اند که نقش زن یا حکمت زنانه را در تفکر عرفانی و انسانی نشان دهند. جامی بخشی از کتاب «نفحات‌الانس» را به عرفای زن اختصاص داده است و عطار بسیاری از زیباترین و عمیق‌ترین مطالب عرفانی را در غالب داستان‌های زنان بیان می‌کند؛ زنانی که گاه چون رابعه عدویه و فاطمه خضرویه نامشان در تاریخ حفظ شده است، ولی بسیاری اوقات نامشان فدای پیامشان شده است. عطار بارها از زنان گمنامی یاد می‌کند که با بینش خود به ابن‌سینا حکمت و به بایزید سلوک می‌آموزند. امروز بیش از هر زمان دیگر به این بینش نیازمندیم.

اما باید گفت که بینش زنانه ویژه زنان نیست و بینش مردانه نیز مختص مردان نیست، بلکه این دو بینش هم در زن هم در مرد موجود است و مکمل یکدیگرند؛ با این تفاوت که زنان رابطه مستقیم‌تری با بینش زنانه دارند و مردان رابطه نزدیکتری با بینش مردانه. تعادل بین این دو بینش در زندگی مادی و معنوی هر زن و مردی نقشی حیاتی ایفا می‌کند.

در دوره تجددگرایی (مدرنیته) بینش زنانه کم‌رنگ بود. زنان در غرب تشویق می‌شدند که از بینش مردانه خود در حل مسائل استفاده کنند. بسیاری از مشکلاتی که بشر مدرن امروز با آنها مواجه است، نتیجه همین افراط در نگرش مردانه است. برای ایجاد تعادل، احتیاج است که بینش زنانه (که به بینش عرفانی نزدیک است)، نقش بارزتری در روندهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و محیط‌زیستی داشته باشد. در این رهگذر زنان سعی می‌کنند که نگرش مردانه را با حکمت خود تعدیل کنند و مردان نیز باید بیاموزند که از نیمه زنانه فکرشان، یعنی نیمه راست مغز (یا آنچه عرفاً به آن «قلب» می‌گویند) استفاده بیشتری کنند. در حالی که ما شرقی‌ها در حرکت دوره روشنفکری و تجددگرایی، دنباله‌رو غرب بوده‌ایم، در نهضت پسامدرن (پست‌مدرن) می‌توانیم پیشتاز باشیم. پسامدرن هنوز کاملاً شکل نگرفته است. تنها مشخصه بارز پست‌مدرن این است که ختم دوه مدرنیته را اعلام می‌کند. پسامدرن هنوز نمی‌داند دقیقاً به کجا باید برود؛ ولی این را می‌داند که ادامه راه تجددگرایی، روی در نابودی دارد. در جستجوی راهی تازه، پسامدرن می‌تواند از منابع عرفان شرقی بهره زیادی ببرد و ما شرقی‌ها می‌توانیم در این حرکت مشعلدار باشیم.

پسامدرن با نفی کردن روایت‌های بزرگ دوره روشنفکری و تجددگرایی، در جستجوی تفکرات دیگری است که در متن زندگی انسان‌ها قرار گیرد و در این دوره ناپایداری، راه‌حل پایدار عرضه کند. پسامدرن بر آن نیست نظریه‌های بزرگ عرضه کند و به جهان از بیرون نظارت عالیه داشته باشد، بلکه می‌کوشد که در متن واقعیات جزئی قرار گیرد و با اجزا هم‌اواز شود؛ به همین خاطر عرفان شرقی اگر درست فهمیده شود، می‌تواند ستاره هدایتی برای کاروانیان این نهضت گردد.

ویل دورانت در تحلیلش از تاریخ علم به این نتیجه می‌رسد که: بشریت باید منتظر یک نهضت علمی نوین از شرق باشد. امروز وقت آن فرا رسیده است که شرق مشعل حکمت را مجدداً به دست بگیرد و راه را نشان دهد. دنیا اخیراً شاهد پیشتازی سینمای پسامدرن شرق (به‌ویژه در ایران، ترکیه، هند، ژاپن و روسیه) بوده است. بعضی تحلیل‌گران سینما این حرکت را «نسیم شرقی» می‌خوانند. ما می‌توانیم در زمینه‌های دیگر نیز پیشتاز باشیم. زنان شرقی با حفظ شخصیت شرقی خود و با ارتباط عمیقی که با حکمت عرفانی دارند، می‌توانند کمک مهمی به شکل‌گیری حرکت نوپای پسامدرن داشته باشند.

در اروپا و آمریکا نهضت زنان اخیراً دچار سرگردانی شده است. نهضت اروپایی زنان که با خانم سیمون دو بووا (de Beauvoir) در فرانسه شکل گرفت، در سالهای ۱۹۷۸ به اوج خود رسید. این حرکت غربی با اینکه در احقاق برخی حقوق اجتماعی زنان موفق بود، نتوانست پاسخگوی نیازهای واقعی زنان و کل جامعه باشد. اکثر روشنفکران حامی حقوق زنان در این دوره بر آن بودند که جامعه را به دو قطب مخالف (زن و مرد) تقسیم کنند و جنس مرد را مسئول تمام جنایات تاریخ بدانند! این باعث شد که شخصیت مرد در غرب تا اندازه زیادی متزلزل شود. زنان نسل جوان امروز که شخصیتی استوار و قابل اعتماد را در مردها می‌پسندند، از این جنبش افراطی مأیوس شده‌اند و سعی دارند که مبانی جدیدی در جنبش زنان ایجاد کنند تا شکاف بین زن و مرد را از میان بردارند؛ تا مردان و زنان بتوانند با پشتگرمی یکدیگر مسائل مشترک جامعه را حل کنند. رابرت بلائی (R. Bly) نویسنده کتاب معروف آبرون جان (Iron John) در سال ۱۹۹۰ نهضت جدیدی را برای مردها بنیان گذاشت که هدفش بازیابی شخصیت گمشده مردان بود. بلائی در یکی از مصاحبه‌هایش گفت: «اشکال افراط‌گری در نهضت زنان این است که برخی زنان با برخوردهای خصمانه خود مردان را آنچنان نرم کرده‌اند که گویی مجسمه‌های مومی هستند و بعد می‌گویند که: ما مردهایی این‌چنین سست و بی‌اراده را دوست نداریم!»

در یکی دو دهه اخیر پیشروان جنبش زنان روی به تفکرات شرق آورده‌اند و به دنبال نظریه‌های جدیدی هستند که بتوانند هم مدافع حقوق زنان باشند و هم زن و مرد را در کنار یکدیگر و به عنوان مکمل همدیگر به حل مسائل مهمی که بشریت با آنها روبروست، دعوت کنند. البته هنوز پرچمداران نهضت زنان بین خود بر سر تعریف یک خط جدید به موافقت نرسیده‌اند. از طرف دیگر نهضت زنان، دیگر یک جنبش غربی نیست. زنان شرق در هر فرهنگی که هستند، جنبش نوینی را شروع کرده‌اند که دنباله‌رو خط اروپا و آمریکای شمالی نیست. برای مثال نهضت اصیل زنان در بسیاری از کشورهای اسلامی (مثل پاکستان، اندونزی، ترکیه و ایران) خیلی پیشتاز است و در عین حال مقلد غرب نیست و از هویت فرهنگی خود در مجامع بین‌المللی دفاع می‌کند. در کشورهای آمریکای جنوبی (مثل آرژانتین، پرو، برزیل و کاستاریکا) نیز اخیراً شاهد یک نهضت پیشرو سیاسی و اجتماعی هستیم که در آن زنانی چون

کریستینا فرناندز (Fernandez) رئیس جمهور آرژانتین و دیلما روسف (Rousseff) رئیس جمهور برزیل فهمیده‌اند که زن و مرد تنها با پشتیبانی یکدیگر می‌توانند سازنده جامعه‌ای مستقل و آزاد باشند نه در رقابت با یکدیگر.

نهضت غربی زنان نسبت به مردان و همین‌طور نسبت به فرهنگ زنان غیر غربی خیلی خصمانه یا کوتاه‌بینانه برخورد می‌کرد؛ چون مسائل را از دیدگاه صرفاً غربی می‌دید و این برخورد تونلی دیگر پذیرفته نیست. یکی از رهبران بزرگ نهضت سنتی زنان در فرانسه، خانم جولیا کریستوا (Kristeva) اخیراً به خاطر جبهه‌گیری علیه خط اسلامی جنبش زنان مورد انتقاد شدیدی قرار گرفته و بسیاری از طرفداران خود را از دست داده است؛ زیرا اکثر زنان دنیا از یک خط جدید دفاع می‌کنند؛ خطی که از نهضت غربی سالهای ۱۹۷۸ مستقل است. در این حرکت جدید، کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا نیز بینش شرقی را دنبال می‌کنند، نه بینش غربی دوره تجددگرایی را. مراد از «بینش شرقی» همان بینش پسامدرن است که از مادیت و جزمیت (dogmatism) تجددگرایی فاصله می‌گیرد و با گذشت زمان، بیشتر و بیشتر متمایل به فرهنگ شرقی می‌گردد.

دگماتیسم

بد نیست در اینجا یک پرانتز در مورد دگماتیسم (جزمیت، خشک‌اندیشی) باز کنیم. این لغت را مدرنیته زیاد استفاده می‌کند و علیه اعتقادات فرهنگی و مذهبی به کار می‌برد. دگما (dogma) که در زبان یونانی به معنی «اعتقاد» است، در نوشته‌های روشنفکران غربی به معنی «اعتقاد بدون تردید» استفاده شده است. روشنفکران غیر مذهبی این لغت را بیشتر در خصوص باورهای دینی استفاده می‌کنند و هر تفکری را که با موازین مدرنیته سازگار نباشد، با یک برچسب دگماتیک به سطل زباله می‌اندازند! با این روش خصمانه برخی روشنفکران با افتخار و سربلندی ریشه‌های معنویت و فرهنگ را قطع کردند و کوتاه‌بینانه گمان کردند که علم غربی می‌تواند جایگزین دین و فرهنگ شود!

در واقع جزم‌اندیش و بی‌انعطاف‌ترین (دگماتیک‌ترین) افراد آن دسته روشنفکران متجددی هستند که اعتمادشان به علم غربی (که جلوی پای خودش را هم نمی‌بیند)، بیشتر از اعتقادشان به هزاران سال فرهنگ است. علم‌زدگی بزرگترین جزمیت روشنفکران تجددگراست که آن را در چهره خود نمی‌بینند؛ چون در آینه (که همان فرهنگ باشد) نگاه نمی‌کنند. علم‌زدگان متجدد اگر دو قدم جلوتر خود را می‌دیدند، محیط‌زیست و منابع طبیعی خود و فرزندان‌شان را نابود نمی‌کردند. از فرهنگ و دین که بگذریم، در دوره تجددگرایی بشر با ابزار علمی و فناوری که به دست آورد، به جان طبیعت افتاد. نیمی از منابع سوخت فسیلی که نتیجه کار چهار میلیارد سال زمین است، در مدت صد سال تمام شد! سده ۷۵۰ سال پیش این تذکر را به علم‌زدگان مدرن داده است:

ای که بر پشت زمینی، همه وقت آن تو نیست

دیگران در شکم مادر و پشت پدرند

تجددگرایی بر پشت زمین سوار شد و فقط خودش را دید و هیچ توجه نداشت که نسل‌های آینده (که در شکم مادران و پشت پدران هستند) نیز از نفت و دیگر منابع سهمی دارند. و عجب که به این برخورد متکبرانه، «برخورد علمی» می‌گویند! متأسفانه برخی از روشنفکران مدرنیته، «علم‌زدگی» را با «علم» اشتباه گرفته‌اند.

بگذریم، قصد ما بحث در مورد خشک‌اندیشی (دگماتیسم) و نهضت غربی زنان نیست، بلکه آن است که بخشی از دانش و حکمت انسانی را که در فرهنگ و حکمت عرفانی زنانه ریشه دارد، شناسایی کنیم و جنبه کاربردی‌اش را به کل جامعه بشری (اعم از مرد و زن، سیاه و سفید یا شرقی و غربی) عرضه کنیم. روی‌آوری زنان شرقی به سنتها و حکمت‌های اصیل فرهنگی خود، بیانگر این واقعیت است که آنان به اهمیت ریشه‌های فرهنگی خود پی برده‌اند و می‌دانند که در آستانه قرن بیست و یکم می‌توانند نه تنها در احقاق حق زنان، بلکه در احقاق حقوق کل جامعه بشری، یک حرکت مستقل و پیشرو جهانی ایجاد کنند. حرکت جدید برخلاف حرکت افراطی دوره تجددگرایی می‌تواند در همکاری با مردان باشد، نه در رقابت با آنها. این حرکت می‌تواند جهانی باشد نه غربی.

عصر روشنفکری در اروپا دوره درخشش فلسفه (به‌ویژه فلسفه سیاسی و اجتماعی) بود و دوره مدرنیته دوره تاخت و تاز علم (و تفکر علمی و صنعتی) بود؛ ولی دوره پست‌مدرن بیشتر روی در تفکر عرفانی دارد. تمایل به جوهر عرفان به این خاطر است که پسامدرن دوره دگرگون‌سازی و ساختارشکنی است. پسامدرن برخلاف مدرنیته، سعی دارد که سازه‌های فکری عمودی (یا سلسله‌مراتبی) را به یک شبکه فکری افقی و فراگیر بدل کند؛ کاری که عرفان شرقی در آن بسیار موفق بوده است.

تفکر زنانه (یا تفکر نیمه راست مغز) بیشتر تفکری افقی است تا عمودی، یا به تعبیر دیگر بیشتر رابطه‌ای (relational) است تا سلسله‌مراتبی (hierarchical). تفکر سلسله‌مراتبی در بسیاری مسائل بازده خوبی دارد و سریع به نتیجه می‌رسد؛ ولی در فضاهای فوق‌پیچیده (supercomplex) تفکر عمودی به‌تنهایی راهگشا نیست. در شبکه‌های فوق‌پیچیده (مثل محیط‌زیست) تمام اجزای شبکه با هم در ارتباط یکایک هستند و تغییر کوچکی در یک جزء شبکه، در تمام شبکه اثر می‌گذارد. این ارتباط اجزا به طوری گسترده و فراگیر است که تشخیص بین جزء و کل را که اساس تفکر عمودی است، غیرممکن یا بسیار مشکل می‌کند.

در شبکه‌های فوق‌پیچیده (یا ابرپیچیده) هر جزئی کل است و هر کلی جزء است. شاید به زبان سیاسی بتوان گفت که شبکه‌های ابرپیچیده به معنی واقعی کلمه دمکراتیک هستند؛ یعنی تمام اجزای شبکه در ثبات و حرکت شبکه همکاری می‌کنند و هر جزء به کاری مهم مشغول است که در تمام شبکه اثرگذار است. اهمیت «جزء» در تفکر عرفانی به گونه‌ای است که شیخ محمود شبستری شروع تفکر را از جزء می‌داند نه از کل.

تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جزو اندر بدیدن کل مطلق

تنها یک کل هست، آن هم کل مطلق یعنی خداست و بقیه عالم همه جزء هستند و همه این اجزا با هم ارتباط حیاتی دارند؛ چون همه اجزا با جان عالم به طور مستقیم و مستقل در تماسند، نه از طریق سلسله‌مراتب. هاتف اصفهانی در ترجیع‌بند معروفش می‌گوید:

ای که دارد به تار زنارت

هر سر موی من جدا پیوند

از دیدگاه عرفان، کل جهان هستی - که به تعبیری همان جهان آشفستگی (یا ابرپیچیدگی) است - به زلف (یا مو) تعبیر می‌شود. هاتف می‌گوید که هر سر موی من رابطه مستقیم و مستقلی با معشوق دارد. این رابطه مستقیم با خداوند، همه اجزا را در یک مقام مساوی قرار می‌دهد؛ به این معنی که همه با رابطه مسقیمی که با جان آفرینش دارند، می‌توانند تمام آفرینش را در خود داشته باشند. به بیان شیخ محمود:

جهان را سر به سر آینه‌ای دان

به هر یک ذره در صد مهر تابان

یعنی هر یک از اجزای جهان هستی یک آینه است؛ به طوری که در هر ذره‌ای، عکسی از صدها خورشید حقیقت را می‌توان مشاهده کرد.

اگر یک قطره را دل برشکافی

برون آید از آن صد بحر صافی

به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست

هزاران آدم اندر وی هویداست

درون حبه‌ای، صد خرمن آمد

جهانی در دل یک ارزن آمد

به پرّ پشه‌ای در جای جانی

درون نقطه چشم، آسمانی

بدان خُردی که آمد حبه دل

خداوند دو عالم راست منزل

در این ابیات شیخ محمود جهانی را تعریف می‌کند که در آن هر ذره کوچکی به کار مهمی مشغول است و یکایک ذرات حاوی تمامی روح جهان هستند؛ به عبارت دیگر سلسله مراتب و عالی و دانی و کوچک و بزرگ در کار نیست.

روایت‌های بزرگ و ساختارشکنی

دوره روشنفکری و به دنبال آن دوره مدرنیته، زمان روایت‌های بزرگ (grand narratives) بود؛ یعنی فیلسوفی یا دانشمندی می‌آمد و ادعا می‌کرد که: با یک یا با چند اصل کلی فلسفی و علمی می‌توان تمام مسائل جزء و کل عالم را حل، یا لاقلاً مدل‌سازی کرد. دیالکتیک هگل یک نمونه از روایت‌های بزرگ فلسفی بود. در علم فیزیک یکی از روایت‌های بزرگ، اصول فیزیک نیوتونی است و در ریاضیات، مختصات دکارتی هنوز روایت بزرگی است. روایت فلسفی دو ارزشی (هست و نیست) ارسطو در دوره جدید جبر بولین (یعنی حساب کامپیوتری مبنای صفر و یک) را آفرید که امروز بزرگترین روایت در ریاضیات و منطق سنتی به شمار می‌آید. در قرن بیستم با ظهور تفکرات انقلابی، پی‌های محکم روایت‌های بزرگ در فلسفه و علم کمی سست شد. فیلسوفانی مانند هایدگر و فیزیکدان‌هایی چون هایزنبرگ توانستند نشان دهند که روایت‌های بزرگ را می‌توان زیر سؤال برد و ساختارشکنی کرد.

در نیمه دوم قرن بیستم دکتر لطفی‌زاده ۱ روایت بزرگ هست و نیست ارسطویی را با عرضه کردن «منطق تشکیک» (منطق فازی) زیر سؤال برد. در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ یک عده فیلسوف و جامعه‌شناس اروپایی مانند میشل فوکو، ژان لیوتارد و ژاک دریدا نگرش به تاریخ و علوم اجتماعی را دگرگون کردند. می‌توان گفت که زیربنای پست‌مدرن در نیمه اول قرن بیستم ریخته شده؛ ولی عنوان پست‌مدرن (به معنی یک نهضت جدید فکری) در اواخر قرن بیستم باب شد. روان‌شناسان اواسط قرن بیستم چون کارل یونگ و اریک فروم با اینکه رسماً پست‌مدرن به حساب نمی‌آیند، توانستند روایت‌های بزرگ دوره مدرن را تعدیل و تصحیح کنند و راه را برای روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی پسامدرن باز کنند. یونگ و فروم متوجه شدند که دوره تجددگرایی (مدرن) خود را از دانش شرق (به‌ویژه عرفان شرقی) محروم کرده است و بنا بر این سعی کردند در حل مسائل روان‌شناسی و اجتماعی، از تفکرات عرفانی نیز بهره بگیرند. در حالی که فروید بیشتر به اسطوره‌شناسی غربی توجه داشت، یونگ و فروم و به دنبال آنها ژوزف کمبل توانستند با مقایسه اسطوره‌شناسی شرق و غرب، درهای عرفان شرق را به روی علم و بینش علمی باز کنند. اریک فروم در کتاب معروف «هنر عشق ورزیدن»، مولانا را به عنوان یک متفکر بزرگ جهانی معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که عرفان شرقی در حل مسائل امروز بشری راه‌حل عملی دارد.

در حالی که غربی‌ها دانش عمیقی از عرفان نداشتند، توانستند جنبه کاربردی عرفان را تا اندازه‌ای بشناسند. در مقابل، بیشتر روشنفکران متجدد ایرانی از ارزش کاربردی میراث عرفانی خود غافل ماندند تا جایی که بسیاری از آنان، حافظ و خیام را میگسار و شهوت‌پرست معرفی می‌کردند و می‌گفتند که این شاعران افرادی لذت‌طلب بودند و تنها می‌گفتند دم را غنیمت دان! اینان برای اثبات ادعای خود اشعاری را گواه می‌گرفتند، مانند این شعر حافظ را:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود

وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

یا این شعر خیام:

خیام، اگر ز باده مستی، خوش باش

با لاله‌رخی اگر نشستی، خوش باش

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی، چو هستی خوش باش

تفسیر شعر عرفانی در جهت پوچ‌گرایی و لذت‌طلبی با ظهور تجددگرایی در ایران رونق گرفت. ما در اینجا قصد وارد شدن در این بحث قدیمی را نداریم. تنها لازم است خاطرنشان کنیم که این بحث که خیام و حافظ به روح و خدا و قیامت معتقد بوده‌اند یا نبوده‌اند یا اینکه عشرت‌طلب بوده‌اند یا پرهیزگار، یک نگرش تقلیل‌گرایانه به شعر عرفانی و تغزلی است. ارزش جهانی حافظ و خیام در این است که نشان داده‌اند می‌توان از یک زاویه دیگر هم به جهان هستی نگاه کرد. در واقع عرفا و شعرای عرفانی چون سنائی و خیام و عطار و مولانا و سعدی و حافظ بسیار پیشتر از فیلسوفان پسامدرن روایت‌های بزرگ یونانی (ارسطویی و افلاطونی) را زیر سؤال برده‌اند. نهصد سال قبل از ژاک دریدا، خیام نشان داد که حقیقت در ورای واقعیات نیست، بلکه در بطن آنهاست. این کشف بزرگی است که آن را به پسامدرن‌های اروپایی نسبت می‌دهند. دریدا جمله معروفی دارد که: «در ورای متن، هیچ چیزی نیست»؛ با این تفسیر که تفکر دو ارزشی و سلسله‌مراتبی ارسطویی ما را از متن دور می‌کند و ما باید بیشتر به متن عالم و گفتمان‌ش با بشر توجه داشته باشیم نه اینکه از ورای متن به متن نگاه کنیم.

دوره روشنفکری و مدرنیته با اینکه در اواخر عمر خودش خیلی آزادیخواه بود و سنگ حقوق زن را به سینه می‌زد، حرکت فکری‌اش بسیار مردگرا بود و «حکمت زنانه» را درک نمی‌کرد. به همین خاطر نهضت زنان در دوره مدرنیته سعی داشت که زنان را به تفکر مردانه دعوت کند و هیچ‌گونه کوشش اساسی نکرد تا مردان را با حکمت و خرد زنانه آشنا سازد! مهندسان دوره مدرنیته مکعب‌مستطیلی فکر می‌کردند و زنانی هم که به مدارس مهندسی راه می‌یافتند، می‌باید اهمیت این طرز فکر را می‌پذیرفتند تا مهندس موفق شوند. امروزه می‌دانیم که چنین برخوردی با اینکه رهاوردهای فناوری زیاد داشته و باعث رشد اقتصادی شده است، برخورد متعادل و سالمی نیست. در اواخر قرن بیستم بشریت متوجه شد که رشد بی‌رویه در دوره تجددگرایی، به ویرانی‌های زیادی منتهی شده و ما باید به دنبال رشد پایدار باشیم و برخورد و نگاه زنانه تمایل بیشتری به پایداری دارد.

اگر مسأله دوره روشنفکری و مدرنیته، احقاق حقوق زنان بود، دوره پسامدرن برنامه‌اش بازبایی تفکر زنانه است برای احقاق حقوق کل جامعه بشری. دیگر مجال دعوا نیست؛ تمام نیروها و برخواها و روشها باید به یاری هم بیایند تا راه نجات را بیابیم و امید آن هست که حکمت زنانه بتواند چراغ هدایتی باشد در این شب تاریک. به بیان حافظ:

در این شب سیاهم، گم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت

پی‌نوشت:

۱- لطفعلی عسکرزاده، استاد ایرانی دانشگاه برکلی، معروف به «زاده».

منبع: روزنامه اطلاعات